**باسمه تعالی**

[تفصیل مرحوم سیّد و مرحوم خوئی بین أقلّ کمّی و کیفی و وجه تفصیل 1](#_Toc21619339)

[مناقشه استاد در تفصیل بین أقلّ کمّی و أقلّ کیفی 2](#_Toc21619340)

[جواز إخراج از اصل مال در صورت لزوم هتک با اکتفاء کردن به أقلّ واجب 3](#_Toc21619341)

[مناقشه مرحوم حکیم در استثناء مرحوم سیّد 3](#_Toc21619342)

[جواب مرحوم خوئی از مناقشه مرحوم حکیم 3](#_Toc21619343)

[اشکال استاد به جواب مرحوم خوئی 4](#_Toc21619344)

**موضوع**: احکام اموات/تکفین میّت /مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 10/8/1395 – دوشنبه – ج29

بحث در این فرع بود که آیا می­توانیم زائد بر مقدار واجب کمّاً أو کیفاً را، از اصل ترکه برداریم، آنهم یقدّم علی الدَّین و الوصایا، یا فقط أقلّ واجب مقدّم است، و زائد از أقلّ واجب را نمی­توانیم برداریم؛ مگر با وصیّت، آنهم از ثلثش.

#### تفصیل مرحوم سیّد و مرحوم خوئی بین أقلّ کمّی و کیفی و وجه تفصیل

مرحوم سیّد تفصیل داد، أقل کمّی که فتوی داده است، و فرموده لا یجوز، و در کیفی، احتیاط واجب کرده بود، در یکی فتوی داده است، و در یکی احتیاط کرده است، که أحوط این است که کفنی بخرد که أقلّ قیمةً باشد.

مرحوم خوئی[[1]](#footnote-1) هم این تفصیل را قبول کرده است، با این اختلاف که ایشان در هر دو فتوی داده است؛ در فرض اول (کمّی) فتوی سیّد را قبول کرده که لا یجوز؛ و در فرض دوم تفصیل داده است، و گفته یجوز؛ و احتیاط واجب سیّد را نپذیرفته است. البته در تعلیقه کلام سیّد را دست نزده است؛ ولی در بحث تفصیلی گفته کمّی لا یجوز، و کیفی یجوز. کلام در وجه این تفصیل است، حال بین فتوی و احتیاط واجب؛ یا بین آن فتوی و این فتوی. دو وجه برای این تفصیل، می­شود گفت. وجه أوّل که مرحوم حکیم اشاره کرده است، و قبل از ایشان مرحوم شیخ و دیگران مطرح کرده­اند، این است که در قسم اوّل (کمّی) آن زیادی، کفن نیست؛ و انّما یخرج الکفن من اصل المال، یعنی همان کفن بایدی، که این باید، فقط در همان سه قطعه، منطبق می­شود؛ و عمامه باید ندارد. مصداق باید، واجب است، و مستحب باید ندارد، که این بر آن منطبق شود. انّما یخرج، بایدی است، و این فقط بر واجبات منطبق است، نه بر مستحبّاب. اما اینکه مرحوم سیّد در قسم ثانی (کیفی) احتیاط واجب کرده است، وجه آن، این است که در کیفی، ما مأمور هستیم به اخراج کفن از اصل، که کفن جامع است، هم شامل دنیّ و هم عالی می­شود؛ شبهه دارد و جای گفتن دارد، و بعضی هم گفته­اند که نسبت به کیفی، مشکلی نداریم، چون جامع کفن از اصل مال است، که دو مصداق دارد، (به اطلاق روایت تمسّک کرده­اند). و مرحوم سیّد در این اطلاق، شبهه داشته است، لذا گفته احتیاط واجب این است که بر أقلّ کیفی، اقتصار شود. شبهه اطلاق، این روایت این است که ما دو مطلب داریم، یک مطلب این است که جامع از اصل مال برداشته می­شود یا نه، جواب این است که بله برداشته می­شود، و ورّاث می­توانند جامع را بر عالی منطبق بکنند، زیرا بر هر کدام از عالیّ و دانیّ، کفن صدق می­کند. اگر ورّاث بخواهند به این روایت عمل بکنند، این روایت در حقّ آنها امر به جامع است، و مخیّر هستند. و یک مطلب اینکه کار وصیّ است، و فرض این است که ورثه راضی نیستند؛ اینک ما می­توانیم جامع را از کفن برداریم، ملازمه ندارد که ولیّ یا وصیّ هم می­تواند جامع را بر عالی، منطبق بکند؛ الآن گیر ما در همین دومی است؛ و انّما یخرج کفن الجامع، ربطی به این ندارد؛ این در صورتی است که ما مجاز باشیم که اصل جامع را برداریم؛ اینجا بحث در این است که آیا نسبت به اصل جامع، مجاز هست یا نه؛ جامع، در فرض مشروعیّت است، و الآن ما در اصل مشروعیّت گیر داریم. تخییر بعد از فراغ از مشروعیّت است، اما اینجا که الآن وصیّ می­خواهد عمل بکند، شک دارد که آیا مشروع است که کفن گران قیمت را بردارد، یا نه. اشکالی که مرحوم شیخ انصاری بر این استدلال کرده است، که اینجا جای تمسّک به اطلاق نیست؛ اینجا مال مردم است، و آن روایت می­گوید که در مال مردم تصرّف نکن (نسبت به زائد)؛ منشأ تفصیل سیّد در قسم اوّل، صاف بوده است، و در قسم دوم، ناصاف بوده است.

وجه ثانی که تفصیل مرحوم خوئی است، که فرموده در قسم اول، حقّ با سیّد است، چون کفن واجب بر آنی که وجود استقلالی دارد، داخل روایات نیست؛ اما در قسم ثانی، داخل روایات است؛ اما نه به این بیان جامع، بلکه به یک بیان آخری که از اشکال مرحوم شیخ انصاری، خالی است. و آن اینکه کفنی که در روایت آمده است، مثل هر عنوانی آخری، انصراف به متعارف دارد. روایت (اول ما یبدأ من مال المیّت، کفنه)، و (اول ما یخرج)، انصراف دارد به متعارف؛ ایشان به اطلاق تمسّک نمی­کند، تا بگوئید اطلاق فرع بر جواز است. و متعارف به حال افراد فرق می­کند در یک فرد، متعارف دنیّ است، در یکی متعارف، عالی است.

##### مناقشه استاد در تفصیل بین أقلّ کمّی و أقلّ کیفی

و لکن در ذهن ما این است که قسم اول با قسم دوم، فرق نمی­کند؛ ما انصراف مرحوم خوئی را قبول داریم، ولی فرقی بین قسم اول و دوم نیست؛ اینکه ایشان در قسم اول فرموده است که روایات نمی­گیرد، چون روایات فرموده واجب است اخراج از اصل مال، و این ضیق است، و از اول شامل مستحبّات نمی­شود؛ اینکه فرموده اطلاق روایات، قسم اول را نمی­گیرد، چون روایات را حمل بر وجوب کرده است؛ اگر واجب باشد، حقّ با ایشان است؛ و کفن مستحب، معنی ندارد که بگوئیم واجب است که از اصل مال برداشته شود. و لکن در ذهن ما این است که روایت، وجوب را نمی­گوید، بلکه می­خواهد ترتیب را بیان بکند؛ می­خواهد اجازه بدهد؛ می­خواهد بگوید دیّان نیایند و آن را ببرند؛ کفن یعنی متعارف، که کفن متعارف در حقّ این، سه قطعه، و در حقّ آن، چهار قطعه، و در حقّ دیگری، پنج قطعه است. اگر گفتیم کفن یعنی کفن متعارف، شامل هر دو می­شود. در ذهن ما این است که نه آن شبهه­ای که مرحوم سیّد داشته است، درست است؛ و نه شبهه­ای که مرحوم خوئی در قسم اول داشته است، درست است. و می­گوئیم هر دو قسم یکی است، ایشان می­گوید روایت می­گوید که نمی­توانید عمامه را بردارید، ولی می­توانید که کفن گرانتر را بخرید؛ اینها عرفیّت ندارد. این تفصیل ایشان بین قسم اول و ثانی، نادرست است؛ کما لا یساعده الإعتبار، همانطور که می­تواند کفنی برایش بخرد که سه برابر کفن­های دیگر است، می­تواند یک عمامه را هم اضافه بکند؛ و عمده در ذهن ما این است که این روایت، انصراف دارد به کفن متعارف یا انصراف ندارد، اگر انصراف را شما در قسم ثانی قبول کردید، این انصراف در قسم اول هم مجال دارد؛ و وجهی برای تفصیل بین این دو قسم نیست.

#### جواز إخراج از اصل مال در صورت لزوم هتک با اکتفاء کردن به أقلّ واجب

در ادامه مرحوم سیّد فرموده مگر اینکه هتک باشد، که اگر هتک باشد، می­توانند از اصل مال بردارد.

##### مناقشه مرحوم حکیم در استثناء مرحوم سیّد

مرحوم حکیم[[2]](#footnote-2) فرموده که اگر روایت اطلاق ندارد، هتک سبب نمی­شود که در صورت هتک، آن را از اصل مال برداریم؛ چون هتک سبب ظهور روایت نمی­شود. مشکل ما عدم اطلاق روایت است، و حرمت هتک، اطلاق درست نمی­کند.

###### جواب مرحوم خوئی از مناقشه مرحوم حکیم

مرحوم خوئی[[3]](#footnote-3) به این قضیّه التفات دارد، و می­خواهد از مرحوم حکیم جواب بدهد، که اگر هتک شد، باید عمامه را اضافه بکند، و قیمت عالیه را بدهند؛ و بالاتر از متعارف بدهد. ایشان دو بیان دارد، یک بیان اینکه اگر هتک شد، آن بیان نمی­آید که مستحب معنی ندارد که واجب شود؛ چون هتک سبب می­شود که این وجوبِ إخراج پیدا بکند، و وقتی وجوب اخراج دارد، دوران امر است بین اینکه در مال خود میّت باشد، یا در مال مسلمین؛ و احتمالش نیست که در مال مسلیمن باشد، عرفیّت ندارد؛ پس در مال خود میّت است. مستحب را ترک کنید، هم هتک است؛ پس واجب است إخراج عمامه از اصل مال.

بیان دوم: فرموده روایت فضل هم همین را ثابت می­کند؛ ایشان فرموده از روایت فضل، استفاده می­شود هر کجا نمی­شود از زکات داد، واجب است إخراج از مالش، روایت می­گفت شخصی مرده است و مال ندارد، در ارتکازش این بوده که اگر مال داشت، نمی­تواند زکات بدهد؛ از این روایت، دو مطلب استفاده می­شود؛ می­توانیم زکات بدهیم، وقتی مال ندارد؛ نمی­توانیم زکات بدهیم، وقتی مال دارد؛ بعد ادّعا کرده وقتی مال دارد، چون نمی­توانید زکات بدهید، پس إخراح از مال خودش واجب است. در محل بحث که اگر عمامه را ندهند، هتک است؛ چون مال دارد، نمی­توانند از زکات بدهند؛ پس واجب است که از مال خودش بدهند؛ ادّعا کرده یک ملازمه­ای را بین آنجائی که نشود از زکات بدهند، و بین اینکه فوجب بر آنها؛ و اینجا چون مال دارد، نمی­توانیم از زکات بدهیم، و چون از زکات نمی­توانیم بدهیم، فیجب از مال خودش.

اشکال استاد به جواب مرحوم خوئی

و لکن در ذهن ما این است که اگر ما در اطلاق آن روایات گیر بکنیم، نمی­شود به این روایات تمسّک کرد. و حرف مرحوم حکیم درست است، که اگر روایات اطلاق نداشت، حرمت هتک کارساز نیست؛ و هر دو وجه ایشان در ردّ مرحوم حکیم، قاصر است؛ (ما می­گوئیم روایات اطلاق دارد، هتک باشد یا نباشد، و آن وقتی که هتک است، متعارف و لایق به شأنش، آنی است که هتک نیست) اما وجه اول، ایشان فرموده وقتی که هتک شد، فیجب اخراجش از اصل آن مال، چون وقتی إخراجش واجب شد، یا باید در مال مسلمین باشد، یا در مال میّت، و در مال مسلمین، محتمل نیست، پس در مال میّت است؛ حرف ما این است که اگر هتک شد، اول کلام است که وجب إخراجش؛ از آن طرف هتک است، و از آن طرف هم دَین و طلب مردم هست؛ اینکه باید ورثه جلوی این هتک را بگیرند، باید یک کفنی را به او بپوشانند که هتک نشود، نادرست است؛ ورثه که هتک نمی­کنند، بلکه آنها عمل به وظیفه می­کنند؛ ولی مردم این را هتک می­دانند. اگر اطلاق روایت را زمین زدیم، روایت (ما ترکه المیّت) می­گوید که این مال، مال ورثه است یا متعلّق حقّ دیّان است؛ و هتک شدن، ربطی به ورثه ندارد. دلیلی بر جلوگیری هتک به مال خودشان نداریم. و بالفرض واجب باشد که از مال خودشان جلو هتک را بگیرند، ولی نتیجه نمی­دهد که پس از اصل مال است.

وجه ثانی که ایشان فرموده هرجا نشد زکات بدهیم، پس بر آنها واجب است، ما این ملازمه را قبول نداریم که ایشان ادّعا کرده که چون پول ندارد، نمی­توانیم به آنها زکات بدهیم، پس از مال خودشان باید بدهند، می­گوئیم ملازمه در روایت را قبول نداریم، ما می­گوئیم مستفاد از این روایت، این است که اگر مالی ندارد، می­توانیم به او زکات بدهیم که یجهِّزونه، مصداق فی سبیل الله است؛ و اما اگر مال دارد، قبول داریم که نمی­توانیم به آن زکات بدهیم، لعلّ اینکه بالمفهوم فرموده اگر مال دارد، نمی­توانید زکات بدهید، از این باب است که از مال خودش می­دهند؛ و نوبت به زکات نمی­رسد. شاید وجه اینکه در وقت مال داشتن، منع کرده زکات دادن را، چون به طور متعارف وقتی مال دارد، از مال خودش آن را تجیهز می­کنند؛ و نوبت به زکات نمی­رسد؛ و اینکه فرموده اگر نشد زکات بدهیم، پس واجب است که از اصل مال باشد؛ می­گوئیم ملازمه ندارد. ما می­گوئیم مال هم داشته باشد، می­تواند زکات بدهد، درست است که مورد روایت، آنی است که مالی ندارد؛ ولی الغاء خصوصیّت می­کنیم، به جائی که مال دارد، ولی از مال خودش او را کفن نمی­کنند. ملاک زکات دادن و ندادن، کفن کردن و کفن نکردن است.

موضوع زکات، آنجائی است که به زمین مانده است؛ چه مال مال داشته باشد یا نداشته باشد، اینکه بند کرده به اینکه واجب است بدهند، یا واجب نیست، می­گوئیم ربط مجاز بودن و ممنوع بودن، به کفن دادن و کفن ندادن آنهاست؛ نه به مال داشتن و نداشتن. لذا وجه ثانی ایشان را نتوانستیم قبول بکنیم. اگر اطلاق را درست کردید (که در ذهن ما اطلاق درست است) فبها؛ و الّا استثناء مرحوم سیّد را نمی­شود درست کرد.

1. - موسوعة الإمام الخوئي، ج‌9، صص: 142 – 140. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌4، ص: 175 (كأنه لدعوى انصراف الدليل عما يوجب الهتك، و إلا فمجرد حرمته هتك الميت لا تقتضي تعين الكفن الثابت في التركة في خصوص الفرد الآخر الذي لا يلزم من التكفين به الهتك. و كذا الحال بالنسبة إلى مستحبات الكفن). [↑](#footnote-ref-2)
3. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 142 (هذا إذا لم يكن اختيار المتعارف و عدم التكفين بالأفضل هتكاً و إلّا فيجب إخراج الأفضل، كما لو كان من الأشراف أو العلماء و نحوهم، و ذلك لأنّه هو الواجب إخراجه من الزكاة على تقدير عدم المال للميت، فإذا كان له مال لا بدّ من إخراج ذلك من أصل تركته، هذا كلّه في القسم الثاني من المستحبّات). [↑](#footnote-ref-3)